

چکیده:

استفاده از قافیه‌های ممال (سلیح، مزیح، احتریز...) و نیز مجاز بودن دال و ذال (موسوم به ذال معجمه) در هم قافیه شدن (ندید و تعویذ)، در ادبیات گذشته دو قاعده‌ای است که به اعتقاد نویسنده، امروز فراموش شده و لذا در این مقاله به تبیین آن‌ها پرداخته است.

گهگاه گوشه‌هایی از این مطالب را برای دانشجویان نوآموزم بازگو کنم تا بدین وسیله وظیفه‌ی معلّمی را در این باب به جا آورده باشم.

سخن در این جا بر سر دو قاعده‌ای از این قبیل است که در نظم و نثر فارسی رایج بوده و امروزه تقریباً منسوخ گردیده و لازم است ادب‌دوستان از آن مطلع شوند و به‌ویژه به منظور درک و تفسیر بهتر اشعار و نوشته‌های قدیم بدان استناد نمایند. دوستداران ادب فارسی شاید بارها این قطعه شعر رودکی سمرقندی - از پدر شعر فارسی - را شنیده باشند که:

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب

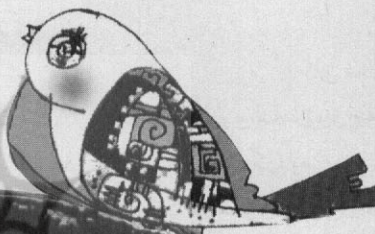
با صد هزار نزهت و آرایش عجیب...

لیکن کم‌تر کسی می‌داند که شاعر در این قطعه با قافیه نمودن کلماتی چون طیب، عجیب و نقیب با کلماتی چون کثیب، خضیب و رطیب، که ممال هستند، چه هنری به کار برده و چگونه پایه‌ی این صنعت مشکل و غریب را در شعر فارسی نهاده است.

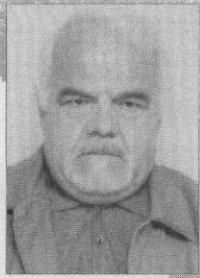
یا چه بسا در متون قدیم دیده‌اند که غالباً کلماتی چون بود، شنود و نیز نیید و گنبد را به صورت بوذ، شنوذ، نیبذ و گنبذ نوشته‌اند که محتمل دانسته‌اند غلط کاتب است و لذا به سادگی از آن گذشته‌اند. اما مطالبی که در زیر می‌آید بازگوکننده‌ی همین دو اصل است و نشان می‌دهد که اصولاً کلمات

اهل ادب، که با ظرایف و طرایف زبان فارسی آشنایی دارند، به‌خوبی می‌دانند که در این زبان، بسی نکات فراموش شده و از قلم افتاده وجود دارد که آگاهی از آنان به‌طور مسلم موجب فهم بیشتر و درک بهتر مطالب این زبان می‌گردد. این جانب، راقم سطور به عنوان یک معلّم ادبیات ضروری می‌دانم

کلید واژه‌ها: کلمات ممال عربی و فارسی، قاعده‌ی اماله، دال مهمله، ذال معجمه، حروف عله (وای)



دو قاعده‌ی فراموش شده در ادب فارسی



* دکتر علی اکبر خان محمدی
استاد دانشگاه شهید بهشتی تهران

«... و صوت این یای مماله بین زیر و زیر است و به یای مجهول فارسی شبیه می‌باشد. از این رو یاهای مجهول را چون شکیب و فریب با رکیب و عتیب، و افعی را با دنی و عقبی، و جهیز را با ستیز قافیه می‌بندند و هر دو قسم را بین الف و یا تلفظ می‌کنند... (همان، صص ۱۹۴ و ۴۱۳).

در لغت‌نامه‌ی دهخدا ایضاً ذکر شده که بعضی شاعران حتی کلمات فارسی را هم به قیاس و به صورت ممال به کار برده‌اند؛ مثل رهی از رها که در این بیت مولانا به چشم می‌خورد:

آن خلاق بر سر گورش مهی
کرده خون را از دو چشم خود رهی
و از آن طرفه‌تر در اسامی خاص است که خاقانی، شاعر معروف، در یکی از اشعارش نام خود را به خاقنی، به حذف الف آورده است.

مطلب دیگر این که، چنان که گذشت، قالب و وزن معمول ممال‌های به کار رفته در زبان فارسی فعیل است. راجع به حکم نحوی این فعیل در همین جا لازم به یادآوری است که در منابع عرب ذکر شده فعیل اگر چنانچه به معنی مفعولی باشد مذکر و مؤنث در آن یکسان است؛ چنان که گویند

رجل جریح و امرأة جریح. ولی اگر به معنی

الف‌های لغات عربی و اسامی خاص فارسی را به قاعده‌ی اماله‌ی حروف، که در نحو عربی عنوان خاص دارد نه کسره بدل کرده و به یا نوشته‌اند؛ چون سلیح، مزیح، عتیب... و صدها لفظ دیگر که همه‌ی این‌ها را در اصل با الف نیز می‌خوانند و اصل آن با الف است... و می‌توانیم حکم کنیم اماله‌ی الف‌ها در سبک قدیم، چه در تلفظ و چه در خط، مرسوم و متداول بوده است و شک نیست که لغات جمشید و خورشید و نبیذ و مانند این‌ها که دارای یای مجهول می‌باشند نیز در اصل به الف مماله تلفظ می‌شده است که حکم یای مجهول را پیدا کرده است، زیرا خبر داریم که در کتب عربی آن‌ها را جمشاذ، خرشاذ و نیاذ می‌نوشته‌اند. در طبری (تاریخ) و شاهنامه یاهای مماله زیادتر از سایر کتب است، هم چنان تاریخ سیستان که «ملیکه» و «اشکرا» را عوض ملائکه و آشکارا آورده است... (سبک‌شناسی، ج ۱، ص ۴۱۲). در همان مرجع، راجع به این یای معلوم و مجهول توضیحی آمده که تکرار آن در این مقام خالی از مناسبت نیست: «... در عهد فردوسی نیز حروف با صدا و بی‌صدایی بوده است که به طریق خاص تلفظ می‌شده و امروزه به واسطه‌ی تطوّر مخارج و عدم نگیبانی و مواظبت آن اصوات و مخرج‌ها از میان رفته است؛ مانند تلفظ یاهای مجهول از قبیل شیر، دلیر، چیر، دیر، شمشیر، زیر، سیر (ضد گرسنه) و غیره که ادای آن‌ها با پذیر، دلگیر، پیر، سیر تفاوت داشته و از این رو با هم قافیه نمی‌شده است و امروز یکسان گفته می‌شود... و یای مجهول یایی

است بی‌اشباع (با کسره) و یای اصلی (به اشباع)، و به همین سبب اساتید شعر فقط یاهای مجهول را با الف مماله قافیه می‌بسته‌اند...» و در مقام دیگر:

ممال کدام‌اند و احياناً نقش آنان در قافیه چیست؟ و دیگر این که چرا در بعضی کلمات در قدیم به جای دال، ذال (یا ذال معجمه) به کار می‌بردند؟

قاعده‌ی اول: کلمات ممال عربی، که داخل زبان فارسی شده‌اند، یا کلمات فارسی که به شیوه‌ی عربی ممال گردیده‌اند: به انضمام کاربرد آنان در قافیه که در این صورت آن قافیه را ممال گویند.

از باب مقدمه لازم به یادآوری است که در عربی قاعده‌ای هست موسوم به اماله، یعنی برگرداندن چیزی از اصل خودش، خماینیدن و منحرف ساختن امری از مجرای اصلی آن. اما در لفظ فرهنگ‌نویسان (از جمله فرهنگ متن اللغه، به نقل از فرهنگ دهخدا) قاعده‌ی اماله را عبارت دانسته‌اند از این که در لفظی به طور خاص و به جهت سهولت تلفظ، فتحه‌ای را به کسره میل دهند، یا الفی را به یا. آن چه باید افزود در کتاب «تعریفات جرجانی» نیز این قاعده به ویژه جهت میل دادن فتحه به سوی کسره تعبیر شده است. و نیز در کتاب «شرح ابن عقیل» بر الفیه‌ی ابن مالک، اماله را همان میل دادن صوت آ (الف ممدوه قابل تبدیل به همزه مفتوح) به ی (مکسوره) معنی نموده است. (لغت‌نامه‌ی دهخدا، ذیل حرف ذ)

دهخدا در لغت‌نامه‌ی خود، که ضمناً مرجع مطالب بالا نیز هست، فهرست گونه‌ای از لغاتی متداول در فارسی، که به ترتیب فوق ممال شده‌اند، ارائه داده و گفته‌اند: در قدیم یای مجهول (معادل ع) و اکنون یای معروف (معادل ا) می‌آید، چنان که «نهاب» می‌شود «نهیپ»، «خضاب» می‌شود «خضیب» و... الی آخر. استاد فقید ملک الشعراء بهار در سبک‌شناسی (جلد اول) به همین مطلب اشاره‌ای دارند:

... در نثر و نظم قدیم می‌بینیم که غالباً



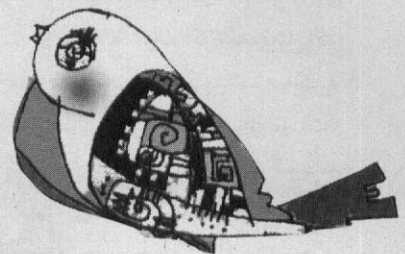
فاعلی باشد در آن صورت مذکر و مؤنث آن‌ها متفاوت و قابل تطبیق است؛ چنان‌که رحیم برای مرد و رحیمه برای زن گویند. بدیهی است که ما در مکالمات روزمره مان بسیاری از این لغات ممال، یا شبه ممال را، به شرحی که گذشت، استفاده می‌نمائیم. لکن مطلبی که هست کاربرد این لغات در شعر، و به ویژه در قوافی اشعار است که، چنان‌که قبلاً گفتیم، نوعی تکلف و بلکه صنعت بوده که لازم می‌نماید توضیح بیش تری در این مقام داده شود. «شمس قیس رازی» در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم» پیرامون این امر در قوافی اشعار آورده است:

... میان یای مکسور معروف و یای مکسور مجهول در قوافی جمع نشاید کرد، از بهر آن‌که یا در مکسور معروف اصلی است و در مکسور مجهول گویی منقلب است از الف. از این جهت آن را با کلمات ممال عربی ایراد نتوان کرد؛ چنان‌که «انوری» گفته:

بدین دو روزه توقف که بود خود نو بد
در این مقام فسوس و درین سرای فریب
چرا قبول کنم از کس آن چه عاقبتش
ز خلق سرزنشم باشد از خدای عیب

(ص ۲۵۵)

دکتر ذبیح الله صفا در کتاب گنج سخن گویی دنباله‌ی همین مطلب را آورده، آن‌جا که گفته‌اند «... بعضی متأخران نیز میان ی مجهول و معروف فرق گذاشته و کلمات ممال را فقط با یای مجهول قافیه کرده‌اند؛ چنان‌که ادیب پیشاوری گوید:



این زشت بی هنر شکم ناشکیب من
بدیده پیش هر کس و ناکس حجیب من...
تا گشت پر، جراب تو از طیب و از خیب
خالی شد از فضایل عقلی جریب من...
که ملاحظه می‌شود در بیت اخیر کلمه «جراب» را در مصرع اول به طور صحیح و در مصرع دوم به صورت ممال (جریب) آورده است. (ص پنجاه و نه مقدمه)
چنان‌که قبل از این گذشت، بدون اغراق قدیمی‌ترین، و به همان نسبت کامل‌ترین و زیباترین نوع قافیه‌ی ممال را در شعر استاد سخن و پدر شعر فارسی، رودکی سراغ داریم، و آن همانا قطعه‌ی معروف «آمد بهار خرم...» است که در یغم آید با وجود تنگی مجال این نوشته به واسطه‌ی بلندی مقام شاعر و نمونه‌ای اعلا که در ادب فارسی به جا گذاشته ابیات دیگر آن را در این جا نیاورم و بر گوینده‌ای چنین توانا، که اصل مورد نظر را چنین زیبا در قافیه‌ی ممال آورده، درود نفرستم.

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب
با صد هزار زهت و آرایش عجیب
شاید که مرد پیر بدین گه شود جوان
گیتی بدیل یافت شنباب از پس مشیب
چرخ بزرگوار یکی لشکری بگرد
لشکرش ابر تیره و باد صبا نقیب
نقاط برق روشن و تندرش طبل زن
دیدم هزار خیل و ندیدم چنین مهیب
آن ابر بین که گرید چون مرد سوگوار
و آن رعد بین که نالد چون عاشق کثیب
خورشید را ز ابر دهد روی گاه گاه
چونان حصاری ای که گذر دارد از رقیب
یک چند روزگار جهان دردمند بود
به شد، که یافت بوی سمن را دوا طیب
باران مشکبوی بیارید نو به نو
وز برگ بر کشید یکی حله‌ی قصیب
کنجی که برف پیش همی داشت گل گرفت
هر جویکی که خشک همی بود شد رطیب
تندر میان دشت همی باد برآمد

برق از میان ابر همی بر کشد قضیب
لاله میان کشت بخندد همی ز دور
چون پنجه‌ی عروس به حنا شده خضیب
بلبل همی بخواند در شاخسار بید
سار از درخت سرو مر او را شده مجیب
صلصل به سر و بن بر، با نغمه‌ی کهن
بلبل به شاخ گل بر، با لحنک غریب
اکنون خورید باده و اکنون زیند شاد
کاکنون برد نصیب جیب از بر جیب
ساقی گزین و باده و می خور به بانگ زیر
کز کشت سار نالد و از باغ عندلیب
هر چند نوبهار جهانت به چشم خوب
دیدار خواجه خوب تر، آن مهتر حسیب...

(دیوان رودکی، ص ۶۸)

که ملاحظه می‌شود چه قدر، بی‌شائبه‌ی تکلف، لغات ممالی چون مشیب، مهیب، خضیب و... را با کلمات غیر ممال نظیر طیب، حبیب، عندلیب و امثال آنان قافیه نموده است.

از دیگر کسانی از قدما که قافیه‌ی ممال در شعرشان آورده‌اند، آن‌هم به دور از تکلف و تصنع، ناصر خسرو قبادیانی است که این چند بیت به عنوان نمونه از او آورده می‌شود:

این جهان را به جزاز خوابی و بازی مشمار
گر مقرر بی خدا و به رسول و به کتیب
بهره‌ی خویشتن از عمر فراموش مکن
رهگذارت به حساب است، نگهدار حسیب
کی شود عز و شرف بر سر تو افسر و تاج
تا تو معلم و خرد را نکنی زین و رکیب...
(دیوان ناصر خسرو، ص ۲۵)

شیخ طایفه‌ی شاعران و عاشقان، شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی نیز از این قافله عقب نمانده و در غزلیاتی این قوافی را آورده است، که به عنوان نمونه دو غزل از آن ذکر می‌شود.

یکی در غزلی با مطلع:

پیوند روح می‌کند این باد مشک بیز
هنگام نوبت سحرست ای ندیم خیز
و طی آن آورده:

قسمت متمم شید را تقریباً مابین شاذ و شید به فتح شین و با ذال معجمه تلفظ می کرده اند. و خدای را که ما بر وزن شما ادا می نمائیم در زمان فردوسی خودآی به واو معدوله به زبان می آورده اند...».

(سبک شناسی، ج ۱، ص ۴۱۳)

یعنی به بیان دیگر در خراسان حرف ذال با آن چه در عربی تلفظ می شده متفاوت و چیزی بین دال و ذال بوده است. از این جهت به آن ذال معجمه گفته اند. بی گمان در بازخوانی متون قدیم هرکس متوجه می شود که بسیاری از کلمات مختوم به دال امروزی به شکل ذال نوشته شده، ولی شاید کم تر کسی بداند که این نگارش مأخوذ از قاعده ای بوده که در گذشته رواج داشته و امروز به واسطه ی دخالت چاپخانه ها و برخی مصححان فراموش گردیده است.

شرف الدین علی یزدی در «حُلل مطرّز» گوید که ذال معجمه در زبان اهل فارس (ایران) موجود و در لهجه ی ماوراء النهر آن ذال ها را دال تلفظ کنند، و حکیم سنایی ذال «تعویذ» را با دال «ندید» قافیه کرده و آورده است:

در این زمانه که دیو از ضعیفی مردم
همی سلاح زلاحول سازد و تعویذ
کسی که عزت عزلت نیافت هیچ نیافت
کسی که روی قناعت ندید هیچ ندید

(حلل مطرّز، نسخه ی خطی)

و نیز در کتاب «ابداع الافکار فی صنایع الاشعار» از مولانا کمال الدین حسین واعظ کاشانی، در مورد حرف روی و در قافیه قرار گرفتن این دو، توضیح داده: «... و حرف روی هرگز از بیت منفک نشود و تبدیل نپذیرد، مگر در حروف متقارب المخرج، چون دال و ذال؛ مثال:

چون فرو خواند بر خلق به صد گونه امید
مردم نادان صد گونه کند استهزیش
آن یکی گوید کاین شاعرک بی سر و پای
کیست تا مرد بیندیشد از مدح و هجیش
(دیوان بهار، ج ۲، ص ۴۳۶)

قاعده ی دوم: تفاوت میان دال و ذال (موسوم به ذال معجمه) و این که در قوافی مجاز بوده با یکدیگر قافیه شوند. امروز برای ما مسلم شده، چنان که استاد بهار نیز در جلد اول سبک شناسی یادآوری نموده اند، لهجه ی مردم خراسان (منظور خراسان بزرگ در گذشته) با آن چه ما امروز از زبان دری می شناسیم تفاوت داشته است. ایشان به درستی یادآوری می نمایند: «... و ما هم اکنون می دانیم که در عهد فردوسی خورشید را که ما بر وزن پُرسید ادا می سازیم خورشید به فتح خا و واو معدوله و

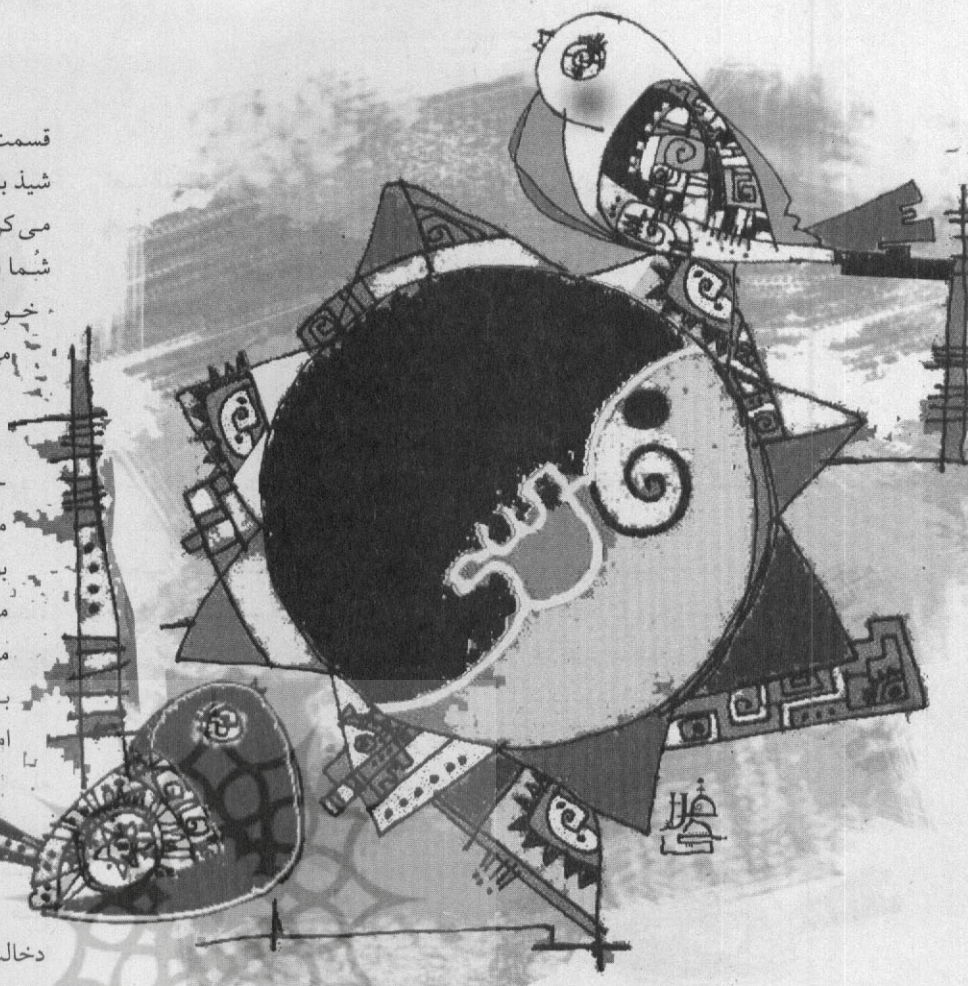
وردوست دست می دهدت هیچ گو مباش
خوش تر بود عروس نکوروی بی جهیز
گر تیغ می زنی سپر اینک وجود من
عیار مدعی کند از دشمن احتریز
و دیگر در غزلی با مطلع:

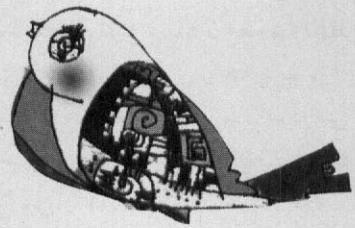
ای مسلمانان فغان زان نرگس جادو فریب
کاو به یک ره برد از من صبر و آرام و شکیب
و طی آن آورده:

رومیانه روی دارد زنگیانه زلف و خال
چون کمال چاچیان ابروی دارد پر عتیب
از عجایب های عالم سی و دو چیز عجیب
جمع می بینم عیان در روی او من بی حجب...
(کلیات سعدی، ص ۶۰۴ به بعد)

و از متأخرین ملک الشعراء بهار را داریم که در جایی از دیوانش به تعجب قدمها آورده است:

خواجه خود گوید زین گونه فزون دارم شعر
که مرا وقت نباشد بی شرح و املیش





امامی هروی گوید:

اگر پرسد شخصی ز چرخ آینه گون
که رنگ محنت از آینه‌ی رُخت که زدود
به خاکپای تو کز نه فلک جواب آید
که صدر مسند اقبال فخر دین داود
که حرف آخر داود، دال مهمله است،
و حرف آخر زدود، ذال معجمه و لذا هر دو
را در قافیه جمع و به جهت قریب المخرج
بودن روی ساخته است...»

لیکن نویسنده‌ی مذکور بلافاصله
متوجه اشتباه خویش و این که در این
مقوله قریب المخرج بودن مناط نیست
گردیده و در ادامه می‌افزاید: «... واضح
است که این صورت (یعنی دال و ذال را
قافیه بستن) به جهت قُرب مخرج نیست
و تبدیل روی به حرفی متقارب المخرج
از عیوب است. بلکه این جا جمع دال و
ذال به جهت آن است که در زبان اهل
خراسان و ماوراءالنهر ذال معجمه
مستعمل نیست و جمله‌ی دالات مهمله
در لفظ آرند. پس روا بود که از دال و
ذال یک قافیه سازند...»

(بدایع الافکار، ص ۲۵)

به رغم تمام آن چه گذشت در فارسی
قاعده‌ای برای تعیین کاربرد این دو بوده
است که بالطبع تجاوز از آن را اهل ادب روا
نمی‌دانستند. ظهیر فاریابی این قاعده را
چنین به نظم عربی سروده است:

احفظ الفرق بین دال و ذال

فهور کُن بالفارسیة معظم

کل ماقبله سکون، بلاوای

فهور دال، و غیره ذال معجم

و ترجمه‌ی آن کمابیش از زبان خواجه

نصیرالدین طوسی در معیار الأشعار چنین
است:

آن که به پارسی سخن می‌راند

در معرض دال ذال را نشانند

ما قبل وی ارساکن، جز وای، بود

دال است و گر نه ذال معجم خوانند...

و اما تفصیل این قاعده چنان که اهل
ادب در کتب خود ذکر کرده‌اند چنین است:

قاعده: فرق میان دال و ذال (معجمه)

بر چهار قسم است که سه قسم آن ذال
معجمه و یک قسم آن دال مهمله است.

اول، آن است که ماقبل حرف آخر
کلمه یکی از حروف عله (و، ا، ی) و ساکن

باشد. مثل بود، سود، شنید، رسید که در

این موارد در رسم الخط قدیم حتماً ذال
می‌نوشتند، چنان که شیخ سعدی گفته:

اگر خدای نباشد ز بنده‌ای خشنود... که
ملاحظه می‌شود در قافیه دیگری از این غزل

با ذ قافیه کرده و آورده است: ... نوشته بود
که این ناجی است و آن مأخوذ... و

همین طور اندوذ قافیه‌ی دیگر این شعر
است، که همگی نشان می‌دهند قافیه‌ی

مصرع اول خشنوذ باید خوانده شود.
و در همین شمار است سخن خواجه

شیراز:
رسید مزده که آمد بهار و سیزه دمید

وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نیبذ
که ملاحظه می‌شود نیبذ را که قدر مسلم

باذای عجمی است با دمید هم قافیه نموده و
هم چنین است باذ، یاد و فرستاد که همگی

با ذال معجمه هستند.
- دوم، آن است که ماقبل حرف آخر

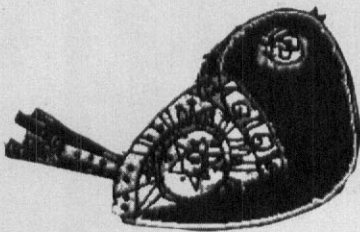
یکی از حروف عله متحرک باشد. در این
صورت نیز کلمه‌ی آخر ذال معجمه است.

مثل می‌رود، می‌شود، می‌شود.
سوم، آن است که ماقبل حرف آخر غیر

حروف عله و متحرک باشد، که آن نیز به
ذال معجمه خواهد بود؛ مثل می‌گذرد و

می‌خورَد و می‌کَنَد و بَد. از این جمله است
کلمه‌ی کاغذ که معرب آن کاغد به دال
مهمله است و گنبد که معرب آن گنبذ است
و عوام به معجمه گنبد خوانند و صحیح
باشد، در حالی که بعضی تصور کرده‌اند با
دال مهمله است و چنین خوانند. لیکن
متقدمین از شاعران این مسئله را رعایت
نموده و به طور مثال گنبد را با مأخذ قافیه
می‌کرده‌اند.

قسم چهارم، که قطعاً دال مهمله
است، و آن چنین است که ماقبل حرف آخر
غیر حروف عله و ساکن باشد، چنان که
کرد، برد، سترد، گمند و چند.



منابع و مأخذ.....

۱. بهار، ملک الشعراء، سبک‌شناسی، چاپ
امیرکبیر، ۱۳۳۷
۲. —، دیوان شعر، چاپ تهران
۳. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، انتشارات دانشگاه
تهران
۴. رودکی سمرقندی، دیوان، به تصحیح سعید
نفیسی، انتشارات نگاه، ۱۳۷۳
۵. سعدی شیرازی، کلیات، به تصحیح فروغی،
کتاب فروشی علمی، تهران، بی‌تا
۶. شرف‌الدین علی یزدی، حُلل مطرز (نسخه‌ی
خطی متعلق به نویسنده‌ی مقاله)
۷. شمس قیس رازی، المعجم فی معاییر
اشعار المعجم، تصحیح مدرس رضوی،
کتاب فروشی تهران
۸. صفا، ذبیح‌الله، گنج سخن، دانشگاه تهران،
۱۳۳۹
۹. فرهاد میرزا معتمدالدوله، زنبیل، چاپ سنگی
۱۲۸۵
۱۰. کمال‌الدین حسین واعظ، بدایع الافکار فی
صنایع الأشعار، چاپ مسکو، ۱۹۶۴
۱۱. ناصر خسرو قبادیانی، دیوان به انضمام
روشنائی‌نامه و سعادت‌نامه، چاپ تهران،
۱۳۴۰